



هذا کتاب نصاب

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید ابو نصر فراهی کتاب

فده

من بخوان گر علم خواهی حسد حا

و حسد حافده ما حرکت الشمال النخل

الـ[illegible] که چون صبیان را پیش از

تعلم لغت عرب رغبت می آمد با

شعار پارسی و چون خوش آمدن

شعر هر طبعهای موزون را غریزیست

وتعلم لغت عرب کلید همه علمهاست

انرا ازوی بنظم در آوردیم تا بی

تکلف یاد گیرند و چند بیت که ضابط

بود هر چیزیرا از علوم به میان

این قطعها در آوردیم تا بنوشتن و

خواندن این نسخه رغبت افتد

وچون مجموع این کتاب دویست بیت

بیت آمد آن را نصاب صبیان نام

کردیم

کردیم و بالله التوفیق المستعان

القطعة الاولی فی بحر المتقارب

چو اندر تقارب نهی پا درون

بتقطیع وزنش چنین کن برون

فعولن فعولن فعولن فعول

زهی دولتت را فلک رهنمون

الهست الله رحمن خدای

دلیلست هادی تو گو رهنمای

محمّد ستوده امین اُستواد

بقران ثنا گفت ویرا خدای

سما اسمان ارضُ غبرا زمین

محلُّ مکانُ معانست جای

سقر دوزخ نار اتش زلی

جو جنّت بهشت اخرت اسرای

صحابه است یارانُ آل اهل بیت

که اسلام دین است از ایشان بپای

دو

رئه شش قفا حنجره وجه روی

فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان جه زبان فم دهان

ید جارحه دست حلقوم نای

فرس اسب بغل استر سرج زین

بعیر اشتر است جرس جه درای

رجل مرد مرئه زن زوج جفت

غنی مالدار است مسکین گدای

نیشکران عود بربط وتر شرعه رود

ولی صنج چنکست مزمار نای

قنا نیست کادیز عذب آب خوش

جو ینبوع چشمه حماء است لای

غفرنا وهیضم چو هر ما ... شیر

ضریمه غریمه جو اندیشه رای

وتعلم بیاموز اعلم بدان

ترحم به بخشای اسحق بسای

حصص

نوبه

تعب رنج داء علت ترح ریش

وجع درد حمی تب ویل وای

خرد را لقب لب نهیه است حجر

ذها ذکی زیرکی عقل رای

القطعه الاخری

به بحر مجتث اذان بحرها شتاب کنند

کزان سخن همه چون لؤلؤ خوشاب کنند

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

چنین کنند بتقطیع او صواب کنند

ضیاءُ بود تنا روشنی اُفُق چه کران

فتیٰ خفیفُ جوان سبک ثقیل کران

ذهب زر است حدیدُ آهن رصاص ارزیز

لجین سیمُ زجاج آبگینه معدن کان

نحاسُ صفر مسُ روی انکست سرب

حلیت زیورُ غالی گران رخیص ارزان

جرازُ سیفُ حسام استُ عضب ساده تیغ

مجنُ جنة سپهر سهم تیرُ قوس کمان

عجبر

عصب پی یلبه جوشن است درع زره

وهق کمند ولی نصل معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و ضباع هیج غبار

کلوم خستگی موت مرگ مره توان

حشاشه باقی جان عراضه ره آور

تراضه ریزه زر ربح سود خسر زیان

یغوث نسر یعوق است بعل و ود عزی

سواع لات منات است نامهای بتان

بيت
صنم بت است نصب آن بتی که از سنک
وثن بت وثنی بت پرست ال یمان
چو عود شارف نابست تلب ناقه پیر
افیل حاشیه حشو اشتران جوان

[illegible]

بیت
خوشتر اینکه از بحرها بحر رمل بر اتفاق
نظمش اشتیاق
بلش باشد طبعها را سوی
فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات
عراق
شاد باش ای مفخر اهل خراسان

جبین کردن صدر سینه رکبه زانو داء

ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

عرش سقف بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ

حنین ... خوشی ... خلت ... طب ... دکر دکان

ذئب سرحان سید گرگ سمع بچش فاره موش

حیه مار حوت ماهی طیر مرغ ریش پر

عین چشم انف بینی حاجب ابرو شعر موی

نقی مغز شحم پیه اذن گوش امرؤ کس

شب

هدنه صلح حرب جنك يوم روز ليل

نقيه كر

غيظ خشم ضحك خنده حلكه خارش

شارق شمس ذكاء يوح بيضا افتاب

سام تبر عسجد عقيان عين نظر زر

وداري

نيك صحبت قبله بوسه مهر كابين خزنه دق ست

فحل نر

زوج شوي زوجه زن عرسات ست

حنطه كندم دخن ارزن خبز نان لحم كوشت

اصل بيخ فرع شاخ بذر تخم قطف بر

بلجه

لجه و داماء یم بحر دریا قعر تک

نیل پیل بق پشه ظبی حمار آهو خر

شط ... جلهه عیقه ساحل کنار

معبر الجد بگذارند معبر النجای گذر

خ الظهاده ابره دان البطانه استر

۲ بزه جامه ستر پرده رقعه پاره پاس کهن

ترس چنین کم استین سب دستار عنبر

چو ذیل دامن جامه است تکه بند ازار

کثیر بیحد و افزون تمام ناقص کم

شمار

قلیل نذر یسیر اندک حساب

قطاب جیب سراویل ازار خف موزه

عماد سازده جسر پل زمام مهار

مدینه بلد مصر شهر سور ربض

حصار

چنانکه معرکه لشکرگاه است حصن

خامه

صحیفه نامه قلم دان سکین کارد

سوفاد

خیاط مخیط سوزن جوخور طسم

لبیب عاقل غمر غبی غافل کوله

شفیق دادر ودود رفیق صاحب یار

حدیقه باغ خشب چوب خوخ شفتالو

سفرجل ابی تفاح سیب رمان ناد

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو

ثلث سه خمس پنج اربع است چهار

ولیک سته سبعه ثمانیه تسعه

شش است هفت دگر هشت نه حجی هزار الف

چه بیست عشرین دان و دگر ثلاثین سی

بیجهن
چو اربعین چهل و پنج تو خمسین دان

ست
چو شصت ستین و هفتاد باد سبعین ا

دکر ثمانین و تسعین نود الیست میداد

عقار و قهوه و راح و مدام قرقف می

کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

۷ بید
غرب بید است و صوبر خلاف بانو

ورق چو برگ شب غصن شاخ درخت

سفیدار
چو دوحه بیخ درخت و عصا را

چو نحل

چو نخل خرما و زصاد توت دلب چناد

چو طلح خمط درختان خار با موذاست

چو اثل شوده کر بشیولا خوا رصل کناد

[illegible] است کرفتن چو دست یکدیگر

تعانقست کرفتن کنار هم کناد

تبیل امت عصیه چو رهط فرقه کروه

خبانکه ایم وحش اخرست اشج ماد

عقود کلبه کرنده جمال بنیه شتر

خریف فصل خزان ربیع فصل بهار

[illegible]

بطین بزرگ شکم باشد حزین غمگین

بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار

ربیب دکن حمیم است خویش ابن پسر

ولید طفل بچه ام والده مادر

رحم قرابت زهدان بود ختن داماد

صهر منیر / پدر

چنانکه مهر سپهر والد ابت

ذکی پاک حفی مهربان خفی پنهان

جلی پدید نبی رسول پیغمبر

ملك فرشته فلك چرخ مشتری برجیس

شهاب کوکب دری نجم چه اختر

فلق سفیده شفق روشنی اول شب

ربیبه دختر زن بنت ابنه دان

حمل بره بقر ثور گاو عجل بچه

ماده ذهره طحال کبد سپرز جگر

بعید دور دوا پس امام پیش وسط

میانه وسط میان تحت زیر فوق

علات سندان فطیس تیک منفخ دم

قدوم منخت تیشه حصین داس تبر

سوار دست برنجی جو باید اخلخال

وشاح عقد حمایل دعات تاج افسر

بدی نخستین ثانی دویم اخیر پسین

نقیض ولی اخری اخر است دگر

قمیص کرته یلمق قباء ریطه رکو

نصیف هجی خار است مقنعه معجر

اجار

اجاج تلخ تمه بمزه است مالح شور

فرات عذب زبیب اصف مویز کبر

شراره خدره بود مارج شواظ لهب

زبانه فحم جو انگشت رماد خاکستر

زان
عجین خمیر دقیق آرد نخاله سبوس

شکر
ادام نان خورش قند شکر است

حزام تنگ ثفر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی منطق نطاق کمر

دکان کنز بود کنج صیرفی صراف

ستوقه سهته حداد قین اهنکر

شفا جرف لب وادی ها افتاده

سر جی قله

چهنه جو جهت شطر است سوی

بکیم گنگ ذریحه وسیکه درجل دیک

زنبده

ذریف بنه شهده شناس نذر خطر

القطعة الاربعون

فرخ فروج است جوجه بیضه تخم مرغ خود

امرود

چون عنب انگور تین انجیر کرم کمثری

اصول

اصفر فاقع چو ذرد است احمر قانیست سرخ
ها اخضر سبز و واضح روشن ازرق کبود

جندل صخر حجر چون جلمد جلمود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماء و بادی آب رود

جود فیض جود بخشش جوده نیکی جوده تک
وعظ میثاق تحیت بند پیمان درود

غنی در زها زبانست غنی در دانها سرو
چون غنا دان بچنا زی ور غد خوانی

ظئر دایه حیّ زنده دبس دوشاب بس

ثوم سیر جلجلان کشنیز حمص نخود
گزبره

هاویه دان جهنم دوزخ غساق ریم

دود
دود کرم دخ نحاس است دخان بخوم

[illegible]

سعال سرفه سرعت شتاب لبث درنگ

قصیر کوته واسع فراخ ضیق تنگ

هلال ماه نو است قمر مه قمرا

دنک
شعاع اوزهر صبح چه شکوفه

اشج شکسته سر لحیه ریش اقرع کل

اشل اقطع بیدست دان اعرج لنک

قتیل کشته عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد دب نمر یوز دان خرس پلنک

غراب زاغ هزار است عندلیب کعیب

ولی حمامه و کرکی کبوتر است کلنک

علم تیرا متشرد

قصب نی امد طرفا گز یراعه عرف

چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنک

چهل تسامه بنجه و سوکند دان جنبره

بی
انجلی سنتی مقناطیس دان توتوعی سنک

نقاهه دانش کانی بینش و طبع منش

ذلیل خوار و عزیز ارجمند قصد و آهنک

چو طاب و طیبه یثرب مدینه ام قری

چو بکه مکه شناس و صفا مروه دو سنک

عش و قبیت
جدید قص تشیت بدیع تازه نو

خنک
ضمینه
شریکه همچو تنیه کمان مقاتله

نزار

تراب دغام ترک خاک طین گل

وطن جایگه کرم ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را

بترتیب نامیست روشن نه مشکل

مُجلّی مُصلّی مسلّی و تالی

جو مرتاح و عاطف خطی مؤمّل

براین ده دو دیگر الحاق میکن

یکی هست تا شود دیگر چه فسکل

القصيدة الاخرى

وزن او اصل مثنوى لطيف
مه موزون افتاب لقا

فاعلاتن مفاعلن فعلات
وزن بحر خفيف جست از ما

كل شى بين العرف الطريف
فعلاتن مفاعلن وعرف گفتم اين است دان وعرفان بيلا

عن ومنا الى وحتى تا

اين كو كيف چون ام او يا

فى در است على بر كم چند

نحن ما انا و انا ما

انتم وكم شما و ذا اين مرد

از

انتَ تو انتِ ذن ولي تنها

اِن ولو كر متی كي وولانه

اَينما همجی حيثما هرجا

ف پس قبل بلی نعد نرس

لي حو لي مرا لنا مادا

دزمان

صه مكو مه مه مکن دع و

لمو لما نه هلم بيا

غير جز فقط هر كز ايضا نيز

رُبّه رُبّما و رُبّه بسا

ست

مذ منذ و از آن زمان بازا

ثَمّ آنجا و ههنا اینجا

ذی هذا و هذه این زن

مردرا ذا نوست با هذا

تلك آن زن چو ذلك آن مرد

حتی بشتاب چون تعال بیا

ان چون انثی انی من

ماچه

ما چه جاست من که مع با

مرفد صحن رفل عسف قدح

طروله دنیا قبح نا دنیا [illegible]

رجا امید کرا انست سوغ حله جواد

دوانی نصفت عدل صوت جرس اواز

حضیض غایی غوراست هجل وهره نشیب

یفاع دبوه جو تلست نجد هضبه فراز

طعام خوردنی نجل ترب مخ مغ

اندبرنج حرق شوربا قلو لاقاند

قصعه تمیز و دو ملکه نان سفید است و خل سرکه

ثرید تاف سمن فربه طویل دراز

مخیض دوغ لبن شیر کزبره کشنیز

کراع پاچه جبن بصل پنیر پیاز

سمیک مغز سطبر است داز مغز تنک

رغیف گرده بر است ابتدا آغاز

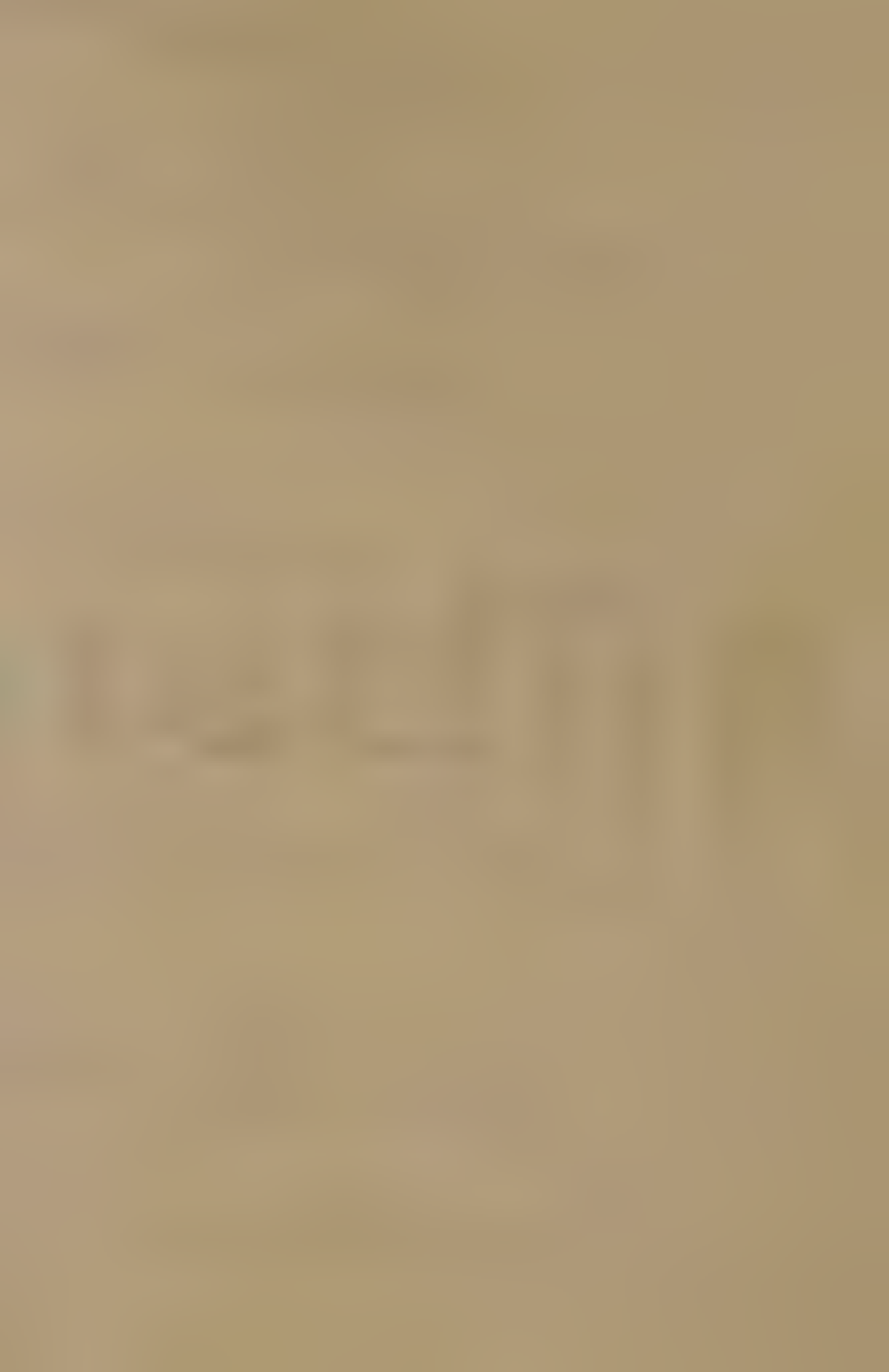
قطیع دان رمه جدیک عناق بزغاله

چنانکه مَعز بز دان میش طیش نهاد

ابو الملیح چکاوک و راست قبّره نام

بجولس





قرم غطریف حلاحل سید داش خام

مهتر است دست صدر بشی خبر اسم نام

عمره ساحت امر کار قول گفت فعل کرد

جنب پهلو جاد همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ ریح بوی باد غیم غین میغ خطوه کام

نوم خواب مشی رفتن بعد دوری

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم

کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ کاس جام

لفت شغلم بقل ترّه درع كشتُ دبع دخل

تبذ بام
كدس خرمن خرمه دسته صعف انف

حين هنگامُ انا وقت جديدان دور شب

عذوه بكره بامداد فجر مغرب صبح شام

سن
صغر سنّ ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خردخُ جوف اندران طيق حنك تنگى كام

ادمى انسي انسان مردم جنى پرى

وام
دين
اجر مزد رشوه پاره عزم تابان

سق

سقم بیماری صحت تندرستی نبه کبر

قیح دم ریم است خون القی انی خام

اصبع انگشت است لیک ابهام انگشت نراست

باز سبابه است وسطی بنصر خنصر تمام

عام حول حجه سال اسبوع هفته شهر ماه

سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

[illegible]

چون احد یکشنبه اثنان ثلثا اربعا

هست دوشنبه سه شنبه چهار شنبه والسلام

القطعة الاخرى

بصم غنب رتب جهادم نظرانست شبرست

اینها هه جیت فرجهای

الماس قلم تراش ملماس قلم

انفاس من دنا م اصلش جبهست

القطعة الاخرى

ذخیر ستد مطعی هفت قلعه

خدا یش بداد انجنان ملك سالم

کتیبه بدنا عم شق وانكه

غموص نطاط نطیح سبالم

القطعة الأخرى

نه جفت نبی که پاک بودند همه
بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب
میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة الأخرى

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر از پی تعظیم است
با فاطمه و رقیه ام کلثوم است
زینب شمر ار دختر از پی تعظیم است

از منظومه الزمرت

نامهای چهارده معصوم در یک بیت من

گفته خواهم تا بماند یادگار اندر زمن

مصطفی و سه محمد مرتضی و سه علی

جعفر و موسی و زهرا یک حسین و دو حسن

از منظومه الاخری

مولی دوازده است نبی را یکی سفینه

دعبه

دیگر فضاله انکه نه بیع اسامه

ثوبان رباح مدعم صالح یسار زید

بو رافع ضمیره کبشه مویهبه

برجها

القطعة [illegible]

برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت

چون حمل چون ثور جوزا و سرطان و اسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

القطعة [illegible]

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ و مار

آنگاه باسب و گوسفند است حساب

همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الاخرى

خور بجوزا سی و دو سی و یکی است

حمل ثور و شیر با سی بیش

دلو میزان و حوت و عقرب سی

بیست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

القطعة الاخرى

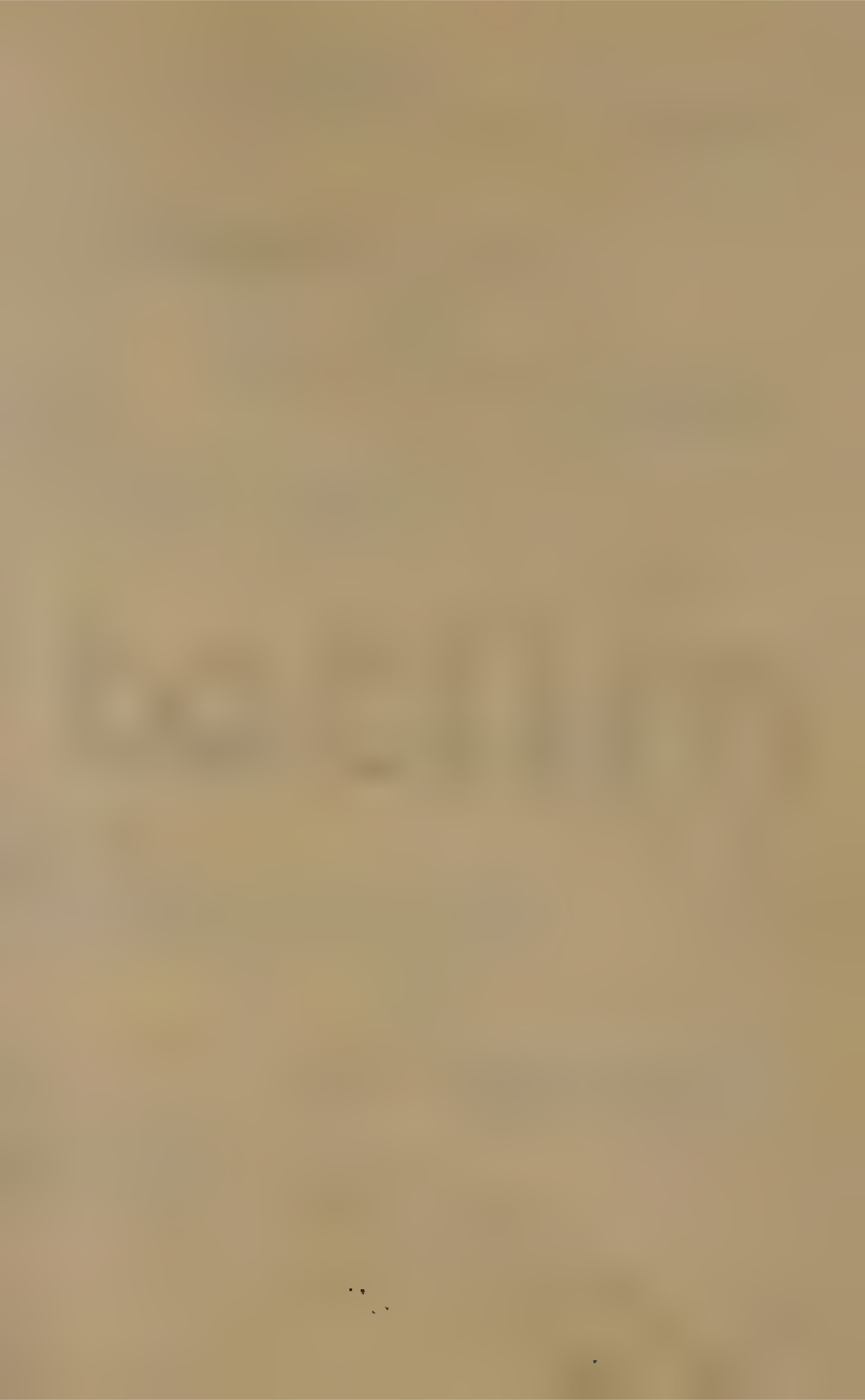
هفت کوکب که هست در عالم

گاه از ایشان نظام گاه خلل

قمر است و عطارد و زهره

شمس و مریخ و مشتری و زحل





حمل عقرب است با بهرام

قوس حوت است مشتری را دام

ثور میزان چو خانه ذهراست

مر زحل راست جدی دلو مقام

تیر جوزا خوشه مه سرطان

خانه افتاب شیر مدام

دمزکی انکفتم از نجوم تودا

تا بیاموزیش عام تمام

ارزیز حل

ذ د لکن ذیبق الما اسرب دهن

روی ماه

نضه نذ آهن یکی مس شبه مه

القطعة الأخرى

ذروی جته هفتاد یکردم سیماب

جل شحق است زارزیز سی هفت شمار

ذهب صد است سرب بیجه نه آهن جل

جاد

برنج مس حل بیج است نقره نیجه

القطعة الأخرى

هفت حرفست انکه در زما دسی ناید هی

تا نیا مرذی نباشی اندرین مجاف

لبشر

بشنو اکنون تا کدام این حروف یاد گیر

ثا حا صا ضا طا ظا عین قاف

چا دیگر خاص باشد در زبان فارسی

بر شمارم بر تو یک یک با جیم درا کاف

القطعة الأخرى

هفت روز نحس باشد در مهی

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده

بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج

القطعة الأخرى

استاد قراءت بشمر پنج و دو پیر

بو عمرو علا نافع ابن کثیر

پس حمزه ابن عامر عاصم دان

از جمله کسائی شمر هفت بکبیر

القطعة الأخرى

از مکه نخست ابن کثیر است امام

نافع ز مدینه ابن عامر از شام

در بصره ابو عمرو علا دارد نام

عاصم چو علا حمزه از کوفه تمام

المقطعة الأخرى

نودج انقال مدینی میدان

بالمبکی ذلزله اخراب تمام

بنج اقل قدسنغ دعدحبید

فنح پس بنش نفردهرد حمن

المقطعة الأخرى

خشن لادغ است اعیانی

جدبرک ممدد حکاک

ناخی دخوه کاسرضاغظ

وان مفسح کرزعضل بشد جاک

ضربان ثقیل ثاقب باد
هلال
وان مسلی که اوست اجل

القطعة الاخرى

تبیع جذع سن گاو است انکه
ثنی رباعی سدیس است صالح

مخاض لبون حقه جذع پس انکه
ثنی رباعی سدیس است بازل

اشهر عمر حمیر کهلان
حرام ادی عامله نسباست

القطعة الاخرى

کتف

اسان

کتف شانه معی روده عضد بازو یسی

ذمی ذمکا دبنه حرغ شو ایریان

صمم کرلک بکم کنکی عرج لنکی بله کولی

علیم عالم علام دانا اسی برتمان

سحاب عارض حرث غمام ابر است ظل سایه

حیا وابل وسمی مد داد مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان انکه

شتا صیف بی شبهه زمستان تابستان

عدو خصم دشمن دان خدا دخوف ترسیدن

وثاق نخل بند آمد حصین سجن چه زندان

اجی سرکش بطی کاهل تری تازه جنی چیده

خزی رسوا دنی ناکس ظنی لاغر بهی تابان

لغت عزت طوی جوع مصور ها نحبا ازوی

یکی ثعبان دویم عرسان سیم طوعان دگر جوعان

کلف عشق سنه سال سلف لاف انیر ناله

شدر خاشع مرغ خائف فلوتهائب دجل ترسان

وتد میخ وصب رنج الم درد جوا سوزش

افط

ا تقط بیتو دوا دارو تیو بیتو میتی گریان

تقی متقی پرهیزکار عبقری نیکو ن

سقف سوهان کدر تیره خدر خیره سدره حیرا

خص بارد شبم سرد سخین گرم حزین غمگین

فرح شادی سرور است خزلان فرح شادان

صغر خوردی کبر بزرگی فلز کانی سمع ناخوش

ذنب دب لعب بازی طلب جستن خرب ویران

عنادبخ سنا دفعت جلاتفی نکاکریه

حنف میل حفر شرم صاخفت صحب افغان

عرین غیل قال غضه ایکه شرا بلسته

ذبد کفك سنین محط مطا انتجراب اسان

تنونه مهمهه فیفا فلات سبب بیدا

چوبد دو بیانا نشت لوب جره سنکستان

لغز جیحه جسان شرا سطوره انسانه

لعب بازی کره کویت مجان جولان جوکان

طود جبل طود اعلم کوه است حارث با سبان

طرم عسل ادی ضرب شهد انه محابد ا یکان

میزان

میزان ترازو حمل بار وقر خرواری بود

فلك سفينه جاريه كشتی شراع بادبان

لوح پسكاك جو هوا ملاان پر خالی تهی

شامخ بلند تله سر معراج سلم نردبان

جسم جسد شخص طلل جو با جسمان بدن

زاد هستی كون بودن نفس تن مهجی جان

سنور قط خيطل هر است گربه كلب سك

برغوث كيك نمل ديزه مورچه عالم جهان

(شهی)

تلت کمی راحت خوشی شدت بری ملکت

(کمان)

سبودت سری جدت نوی کنت یری دیبت

(جران)

لادع کران بالغ رسان اکل خودان رانع

(ن) (دوا)

طایر پران قاطع بران جاری روان ساعی

جمع فریق قوم فه امت معشر کروه

طالق یله شکوه کله داعی شبان

غی ضلالت کرهی بغض عداوت دشمنی

تلقاجهت قرانبی بلبیان بیان ایه نشان

صالح

صالح نكو طالع بته كفه پله مرهن ربه

مقول ذبان سوه ذنان عايتى ذباب

خرد زبان

القطعة الاخرى

ميزان نا ودان نداكم شجر درخت

تخت

جون ملتجاء بناء ملك شه

سرير

كل جميع قاطبه جمله دان همه

لخت بعض

شطر است نصف نيمه جزء است

نجن سداب فوم فند سير باد ذنك

دباكرف قرع تراوش

سحت

قثا خیار تلق جغندر حذر کذر
رخت
نعناع پودنه است اثاث متاع

القطعة الاخرى

میزاب ناودان نذاکم شجر درخت
تخت
چون ملتجاء پناه ملاك شد سرير

کل جمیع قاطبه جمله دان همه تخت
بعضی
شطر است نصف نیمه جزء است

فیجن سداب فوم فتد سیر بادرنك

دبا کدو قرع تراو شدید سخت

ابتهال

ابتهال ضراعت است ضرع

استکانت تضرع زاری

قسم حلفه یمین سوکند

ذمی اهل ذمه ذمهائی

یاس حرمان قنوط نومیدک

جون تعطل بطاله بیکاری

تردکی قصاعه سک ابی

حرفه پیشه خرسراوری

ضرب جلد است عضو حرف زدن

ترکی ارماق هندوی ماری

ذب دفع است جزیه سرکزیه

قذف رمی است شتم سب خواری

عرف خوشبو عرف نیکوئی

مسك مشك براده پیرانی

وقف حدیث شعر علم فقه فهم دانائی
تنهائی

غبار مسکنت آبنوی چون جنت خورند حده

عسار

عساد مسکنت چون باش فقر عیله درویشی

مخاتیم مکائل لشها فیلوله بیدادی

تره ضغن ضغینه حقد خنق کینه

تیم ناده ناقه طاقت قدرت توانائی

الخوشه

رطب خرما قنو خوشه عرجون جوب

خرماسی

نخیل لینه خرمانی جوسلامیخ

حنیت ولد بچه جوسل نخل نو ناده

برنائی

جوکیهلا مرد ده جوی نه ضباب شاب

دان

قبس یکباره اتش دان کانون اتش

رفتن

هبوط نه صعب یعنی صعود است بالا

الانغمت ضرب دخمت بلاهم نغمت دخمت

دستوانی

کتان کن غطا پوشش نفحه فزع

[illegible]

از میل شفره مخزاد نشکرد ان ذکر

کفتکر

فولاد انی ضرش اسکاف

خنزیر خوك رجس نجس هلب کاسموی

تنحی قفش نباء چون نباء خبر

شکرا

شکر است فرج هر کس کون اندرون آن

مهبل دهانش مهبل ذب ایر

ناف
خصیه خایه عانه ذهار است سره

سر
ثغره مغاک سینه سمایه ناف

شیر لان
کابوس دان سکاجه ضاغوط

چانوم هم مینذ هتاک پرده در

منهاج منهج جدد قصد راه راست

حوض
ورد شریعت عطن مورد آب

بدع بدیع بدعه نواست قلیم باذ

دیرینه دایب هنرمند ادب هنتی

لقطعه الازرقی

عقرب چو کرد دم همه ذهرا بره نیش

جعبه جفیر هچو وفاض کنانه کیش

اعصار گرد باد چو نکباء که شمال

با الاجنوب ضد صبا پس دبور ملش

خمی تب صداع فراد کباد هست

درد دل جگر جرح قرح ریش

مرد

مرد د فش ذرغیه کنخیت صرجرم

باشد عزی سر بیتم چون سرد دان سردش

القطعة الاخری

شمع موم ذیف برج ناسره جید سره

شادن خشف غزال است رشا اهوبره

تفتیه سوداخ منجل داس بیرم کردبر

اده

کلبتان ماش است کلب انبرمنتا

شیخ فانی یفن هم هرم پیراست زال

شهبره

خیر بون شهله بجو نه دردنیس

علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کوشك

جذم بنیان اساس اصل است شرفه کنکره

مقدم العین است باقی موق ماق

کنج چشم مؤخرش دنبال ها ذل مسجره

پس تفث اعمال حج دان رفث فج عمیق

چون سرطان است بالوده مسمن

دوث سرگین است لیکن فرس دان [illegible]

بجل اکافست والیه بودعه بالان

خادم

القطعة الاخرى

خارج برون خديغ زحلوقه جبجله

داخل درون طبق ته ضوضات مشعله

دابوغه هند باذه بطيخ خربزه فله

چون كعك كاك قرص كليجه لبا

تنفذ جوخاد ليث سلحفات سنك پشت دله

ضب سوسمار ضفدع جغز دلق

جبهه جكاد مفرق فرق دماغ مغز

ام الدماغ پاى وى جمجمه كله

طلق مخاض درد ذه غیل نشین حمل

ابله
اذره غرشری جدکک نقطه

وضع آن بچه که اخرطهریش بود علوق

بیش انکه واژگونه بیاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفکیر قود حویش

الفیته دیلک یایه طنجیر با تله

ملاح کشتی بان دقل تیر کشتی دان

مجذاف میل کشتی حرد ابوخله

القطعة الاخرى

وجيز ملخص بود محقق

سوى جز نعم ادى الامكر

كائن وكائن كئى وكائن

چو يا ايها اى بود اى بسر

نرخ دجله بقلة الحمقا

خرخه دان فرد منفرد تنها

معما لست دف حركرما

دمهريراست بود فرسرما

ورد گل دان هند با کاسنی

ابح طیب عبق بو یا

نعم وحش جاد یا سبع

دد جبانه دشت دار سرا

عجز است ورک جور دف سرین

همتا
مثل کفو است شبه ند

ناس انس اناس آدمیان

پدر مادر ادم حوا

درد

فرد ایزد شمر غنیمت جان

پدر مادر معلم ما

غریق رحمت ایزد کسی باد

که کاتب را به الحمدی کند یاد

فرق ما بین الف و همزه اینست که همزه آنست که متحرک باشد مثل أ أ إ و الف آنست که حرکت نداشته باشد اصلا مثل مصطفی مرتضی

ء ء ء ء ء ء ء

[illegible]

وحید الطائف [illegible]

